

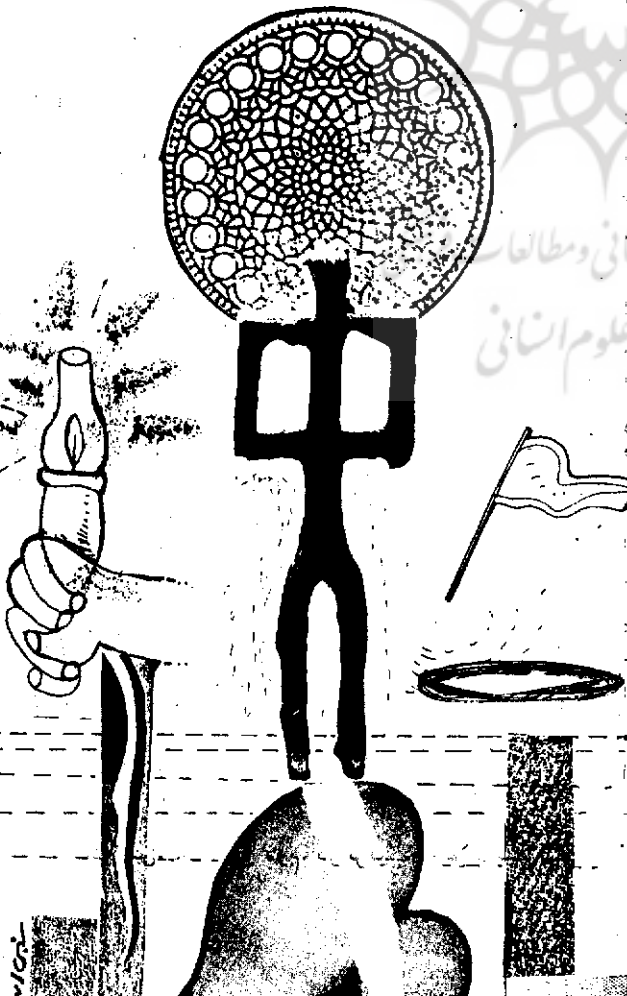
حق، تفکیکی باشد که میان دو مفهوم «حق بودن» و «حق داشتن» پدیدار گشته است. حق به معنای اول، که در مقابل «باطل» قرار می گیرد، همیشه در عرصه فکر بویژه فکر سیاسی و اخلاقی حضور داشته است. اما حق به معنای دوم که می تواند در مقابل «تکلیف» قرار گیرد، محصول فکری جدیدی است که در پی کوششهای نظری و عملی آزادی خواهانه و برابری خواهانه انسان در دوران مدرن تولد یافته است. توجه نویسنده مقاله حاضر به معنای دوم حق و این سؤال که از چه هنگام و توسط چه کسی آن معنا طرح شده، معطوف است. حال از آنجا که نویسنده صرفاً به ذکر تفکیک مزبور بسنده کرده و فرض را بر آشنایی خوانندگان با مدلول آن گرفته است (البته فرضی که در متن فکری فرهنگی که مقاله در آن نگاشته شده، بی پایه نیست) لازم می نماید توضیحی هر چند کوتاه و گذرا درباره تفکیک میان «حق بودن» و «حق داشتن» داده شود. «حق بودن» به معنای ارزشی همان «خوب بودن» است (از معنای غیر ارزشی می گذریم که در آنجا «حق بودن» به معنای «راست و صادق بودن» است). بدین معنا که اگر عملی «حق» است، یعنی از منظر اخلاقی و بر اساس اصول محتوای یک نظام اخلاقی خاص، مورد تأیید و قبول

پیش گفتار مترجم
لازم است در آغاز به نکاتی چند اشاره شود. نخست، حق (right) اگر مهمترین جزء مفهوم اخلاق (Morality)، حقوق (Law) و سیاست (Politics) در دنیای مدرن نباشد به تحقیق یکی از مهمترین اجزای مفهوم عرصه های یاد شده است. به همین دلیل طی سده بیستم جنبه های گوناگون حق به نحو گسترده ای از سوی نظریه پردازان مورد بحث و کنکاش قرار گرفته است. زمینه تاریخی پیدایش مفهوم مزبور یکی از جنبه هایی است که می تواند به ریشه یابی نظری پیرامون حق کمک بسزایی کند. از چه زمانی و از سوی چه کسی (کسانی) واژه jus به معنای «حق داشتن» (having a right) در مقابل «حق بودن» (being right or just)، به کار گرفته شد؟ از دیگر سو، همان گونه که نویسنده مقاله نیز متفطنانه اشاره کرده است، به کارگیری مفاهیمی مانند حق به یک معنای خاص برخاسته از یک تئوری خاص بوده که در پس ذهن نظریه پردازان و فعالان عرصه های پیش گفته وجود داشته است. بر این اساس، نویسنده شرح داده که در آغاز مفهوم حق به معنای انتخاب، آزادی و حاکمیت فرد بر سرنوشت خویش به کار می رفته است (به عبارت دیگر به معنای حقوق انتخابی (Option Rights)). به دیگر سخن، از میان دو گونه حقوق (حقوق انتخابی و حقوق رفاهی Welfare Rights) کاربرد گونه نخست از تقدم تاریخی برخوردار است.

دوم، مقاله زیر که گزارش کوتاهی از تاریخ پیدایش مفهوم حق است به دست یکی از نظریه پردازان حق، آقای مارتین گلدینگ، برای درج در مجموعه مقالاتی پیرامون و تحت عنوان زیست - اخلاق و حقوق بشر (Bioethics and Human Rights) به نگارش در آمده است. موضوع زیست - اخلاق و ارتباط آن با اخلاق، حقوق و سیاست خود از محورهای جدید مباحث دانشگاهی در کشورهای توسعه یافته است و پروژه های تحقیقاتی و کلاسهای درسی چون زیست - اخلاق، حقوق و اخلاق پزشکی و امثالهم در دانشکده و دپارتمان های حقوق، فلسفه و علوم پزشکی - پیرامون موضوعات ریزتری چون تخصیص منابع برای ارائه خدمات ملی بهداشتی و پزشکی، اصلاح ژن، تولیدمثل آزمایشگاهی، کمک به معلولین از بودجه عمومی، مسئولیت پزشکان و پیراپزشکان، سقط جنین و مرگ آسان - تشکیل و اداره می شوند. با این حساب، اگر در لایه لای مباحث اشاره ای به خدمات بهداشتی یا زیست - اخلاق شده، به دلیل ارتباط دادن مباحث مقاله با موضوع کلی کتاب بوده است. سوم، واژه «حقوق» در زبان فارسی، علاوه بر معانی دیگر، به جای هر دو مفهوم انگلیسی Law (نظام حقوقی) و Rights (حقها) به کار می رود. از این رو، در ترجمه روش زیر به کار گرفته شده است: ۱- به طور کلی به جای حقوق (جمع حق) از صورت مفرد آن، یعنی حق، استفاده شده است (همانند ترجمه عنوان)؛ ۲- در مواردی که مجبوریم از صورت جمع استفاده کنیم و به قرینه مشخص نیست که حقوق به معنای جمع حق است و از به صورت سیاه نوشته شده است و ۳- در مواردی که به قرینه مشخص است که حقوق جمع حق است و نه نظام حقوقی (برای نمونه جایی که از «حقوق فرد» سخن می رود) واژه به صورت جمع و بدون هیچ گونه تغییر کتابتی نوشته شده است.

چهارم، شاید مهمترین نکته در تاریخ پیدایش مفهوم و پدیده

مفهوم حق



چهار معنای گوناگون به کار رفته است: ادعا، آزادی، قدرت و مصونیت.

التهامیه، توجه به این نکته ضروری است که نقدهای مطروحه، شبیه به آنچه در پایان مقاله زیر علیه حق آمده است، متعلق به جوامع و ساختارهایی است که از حق به مفهوم مدرن اشباع شده‌اند. نقدهای مزبور در حقیقت «نقد بعدالحق» هستند. این گونه نقدها در جوامعی که هنوز به حقایق بنیادین و ساختارهای «قبل الحق» دست نیافته‌اند، مصداق ندارند.

مقدمه

هر گونه بحث از حقوق (Rights) و مراقبتهای بهداشتی (Health Care) دیر یا زود با مسائل کلی نظریه و تحلیل اخلاقی درگیر خواهد شد؛ حقها چیستند و بر چه اساسی استوارند؟ این گونه سؤالات البته سؤالاتی سختند و بحثهای بسیاری درباره آنها در جریان است زیرا موضوعات فلسفی مهمی در پاسخ گویی به آنها مطرحند. در این مقاله به پاره‌ای از وجوه تاریخی مفهوم حقوق بشری یا اخلاقی - اینکه حق چیست - می‌پردازیم و با نظریه‌های مربوط به مبنای حق کاری نداریم. چه وقت یک مفهوم روشن از حق به عنوان یکی از اصطلاحات گفتمان (Discourse) اخلاقی پدیدار شد؟ نخستین تعاریف مفهوم مزبور کجا پیدا شدند؟ دفرایندها توسعه این مفهوم چه دگرگونی‌هایی در معنای آن رخ نموده‌است؟

حقوق انتخابی و حقوق رفاهی

مناسب است بحث را با تفکیک میان حقوق انتخابی و حقوق رفاهی آغاز کنیم. (۵) به طور خلاصه، حقوق انتخابی اساساً با مفاهیم آزادی و انتخاب، و حقوق رفاهی با حق برخورداری از کالا یا منفعت معینی ارتباط دارند. نمونه‌هایی از حقوق رفاهی عبارتند از: حق آموزش ابتدایی، حق مسکن مناسب و حق مراقبت بهداشتی کافی - البته با این فرض که دارای چنین حقهایی هستیم، چرا که در واقع افراد بسیاری ادعای حق نسبت به کالاها یا منفعت‌هایی می‌کنند که اخلاقاً و قانوناً مستحق آنها نیستند.

مفهوم حق انتخابی پیچیده‌تر است. نمونه پیش پا افتاده از یک حق انتخابی شاید حق فرد برای پوشیدن پیراهن مورد علاقه‌اش باشد. حق مزبور به حوزه‌ای از آزادی مربوط می‌شود، حوزه‌ای که در بردارنده اعمالی است که موضوع انتخاب و گزینش فرد صاحب حق است. در این حوزه فرد یک نوع «حاکم» (sovereign) است و می‌تواند هر گونه که بپسندد عمل کند. البته حتی در ارتباط با پوشیدن پیراهن دلخواه نیز حاکمیت فرد ممکن است محدود گردد. برای نمونه، بعید است یک معلم مدرسه ابتدایی قانوناً یا اخلاقاً حق پوشیدن پیراهنی را داشته باشد که یک شعار نژادپرستانه روی آن چاپ شده است. برخی اوقات ادعای می‌شود که فرد می‌تواند هر کاری که بخواهد با بدن خود انجام دهد، همان ادعا که «شخص حاکم بر بدن خویش است». اما پر واضح است که حق شخص بر بدن خویش یک حق انتخابی محدود است و شخص در این مورد نیز از حاکمیت محدود برخوردار است. برای مثال، شخص حقی قانونی یا اخلاقی ندارد که با کتری حامل یک بیماری مسری را به بدن خود تزریق کند.

با این حال جمله آخر را نباید به معنای این اصل کلی گرفت

است. برای نمونه، اگر فردی در مقابل این سؤال که آیا به یک فقیر کمک بکند یا نکند، تصمیم بگیرد که کمک بکند و مطابق آن تصمیم عمل کند، عملی «خوب» و «اخلاقی» و «حق» انجام داده است. اما مفهوم «حق» در ترکیب «حق داشتن» با معنای پیش گفته فرق دارد. در این معنای دوم، «حق داشتن» ضرورتاً به معنای انجام عملی «خوب» و «اخلاقی» نیست. اجازه دهید مثالی بیاوریم: اگر به همان فردی که می‌خواهد تصمیم بگیرد آیا به فقیر کمک کند یا نه، بگوییم «حق کمک کردن» داری بدین معنا که تصمیم تو بر «کمک» یا «عدم کمک» هر کدام که باشد به صرف «تصمیم تو بودن» از حمایت و تضمین برخوردار خواهد بود، ضرورتاً به معنای گزینش شق «کمک کردن» (که عملی «خوب» است) از طرف آن فرد نخواهد بود، بدین معنا که ممکن است فرد مذکور شق «عدم کمک» را برگزیند و طبق آن عمل کند. در این صورت اگر چه مجاز بوده است کمک نکند و بدین جهت تصمیم او به کمک نکردن تصمیم درست است، چرا که بدرستی می‌توانسته یکی از دو شق کمک و عدم کمک را برگزیند، اما محتوای اخلاقی عمل او بد است. اگر در ابتدا حق کمک کردن را به فرد داده باشیم، دیگر نمی‌توانیم

درآمدی تاریخی *

مارتین پی. گلدینگ

ترجمه محمد راسخ *

بگوییم او باید حتماً شق کمک کردن را برگزیند و نه شق دیگر را. اگر چنین چیزی بخواهیم اصل حق او را از بین برده‌ایم. هر کدام را که برگزیند از حمایت اعطاکننده حق برخوردار می‌شود و به اصطلاح امروزی تحت حمایت قضایی و سیاسی قرار می‌گیرد. به همین دلیل فیلسوفان حق از حق خطا کردن سخن به میان می‌آورند (حق و نه تکلیف خطا کردن). اگر شهروندان از «حق آزادی بیان» برخوردارند، ممکن است در اجرای آن حق (مادامی که به حقوق دیگران تجاوز نکنند) مطالبی را بیان کنند که از دیدگاه اخلاقی ویژه‌ای مصداق یک «بیان بد یا خطا» باشد، به همان اندازه که ممکن است مطالبی را بیان کنند که از دیدگاه اخلاقی خاصی مصداق یک «بیان خوب یا صواب» باشد. آنچه امروزه به تئوری حق و حقوق بنیادین انسانها مشهور است حول معنای دوم (یعنی حق داشتن) می‌چرخد و وجه ممیزه نظام حقوقی و اساسی مدرن تأمین حق همه شهروندان، بویژه اقلیت، است. به دیگر سخن، به ادعای گروه کثیری از فیلسوفان حق «حق، اراده آزاد تضمین شده» است. آخر اینکه حق، به معنای دوم، در ترکیب «حق داشتن» به

که مادامی که فرد به دیگران ضرر نمی زند حق دارد هر گونه دلش می خواهد رفتار کند. درستی اصل کلی مزبور در فلسفه اخلاق، اجتماع و سیاست محل اختلاف است. صرف نظر از درستی یا نادرستی، اصل یاد شده منطقی از مفهوم حق انتخابی نتیجه نمی شود. فقط به خود مفهوم توجه کنیم دو احتمال وجود دارد: ۱- ممکن است اعمالی باشند که با اینکه به دیگران ضرر نمی رسانند، به هیچ وجه فرد حق انجام آنها را نداشته باشد و ۲- بالعکس ممکن است فرد حق انجام اعمالی را داشته باشد که احتمالاً به دیگران ضرر وارد می کنند. در یک جامعه آزاد این ریسک را می پذیرند که ممکن است فردی اعمالی را انجام دهد که به خود یا دیگران ضرر برساند. با وجود این، حقوق انتخابی و آزادیهای مربوطه را باید به روشهای گوناگونی محدود کرد. در غیر این صورت اگر همه آزاد باشند هر کاری که دلشان خواست بکنند آزادی از بین خواهد رفت.

ویژگی دیگر حقوق انتخابی این است که نه تنها آزادی شخص را کنترل اعمال و امور خود را در بر می گیرد، بلکه متضمن حدی کنترل، مستقیم یا غیر مستقیم، دیگران نیز است. حاکمیت شخص خویش عملاً دامنه آزادی دیگران را محدود می کند. اگر من حق داشته باشم به روش خاصی که برگزیده ام رفتار کنم در نتیجه آزادی مخالفت کردن شما در کارهای من محدود می شود و به همین اندازه من بر رفتار شما کنترل دارم. البته کنترل بر دیگران که از برخی حقوق انتخابی ناشی می شود، می تواند مستقیم باشد. برای نمونه، والدین دارای یک نوع حاکمیت مستقیم بر فرزند صغیر خود هستند. به این معنا که به طور کلی والدین از اهلیت حقوقی و اخلاقی برای تصمیم گیری از جانب فرزند خود برخوردارند. بنابراین، والدین حق دارند مستقیماً آزادی فرزند خود را محدود کنند و همچنین حق دارند تحصیل یا عدم تحصیل برخی منافع یا کالاها را برای آن فرزند تعیین کنند (زیرا والدین علی الاغلب حق تصمیم گیری درباره چنین موضوعاتی را نیز دارند). با این حال، امروزه درباره حد این گونه حقوق والدینی بسیار بحث می شود. همین مسأله درباره بیماران روانی و مجرمان وجود دارد. دکتر گیلین (Gaylin) این پرسش را مطرح می کند که آیا ما حق تغییر رفتار آنان را داریم؟ این پرسش به انتخاب و مسأله حق انتخاب کردن از جانب دیگران برمی گردد. بابه تعبیر گیلین پرسش مزبور مسأله حق محدود کردن حقوق دیگران را مطرح می کند. (۴)

حق رفاهی، حق داشتن برخی منافع و کالاهاست، حال آنکه حق انتخابی به دامنه آزادی انتخاب فرد و عمل بر اساس آن انتخاب مربوط می شود. موضوعات گوناگونی درباره ارتباط میان حقوق رفاهی و حقوق انتخابی مطرح می شود. در



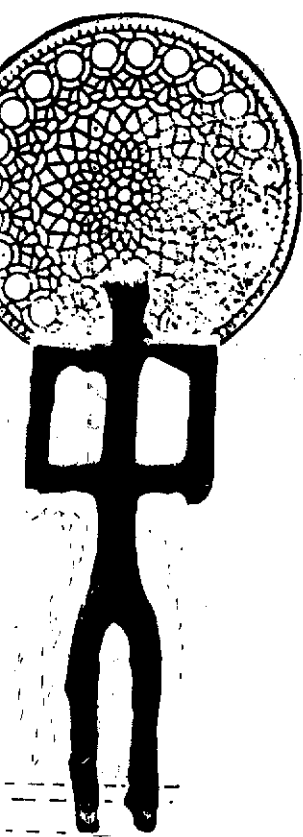
اینجا می توانیم به دو موضع به طور خلاصه اشاره کنیم. یکم آیا حقوق رفاهی حقوقی امری هستند، حقوقی که نمی توان از آنها اعراض کرد، حقوقی که افراد نمی توانند از بهره مند شدن از آنها خودداری کنند؟ یا اینکه حقوق رفاهی می توانند (به عنوان حق انتخابی) موضوع انتخاب فرد برای رد یا قبول منافع ناشی از آن حقوق واقع شوند؟ (۲) شاید بتوان گفت که به سوالات مزبور نمی توان پاسخ کلی آری یا خیر داد. برخی از حقوق رفاهی موضوع انتخاب فرد واقع می شوند، حال آنکه برخی دیگر این طور نیستند. اگر همان گونه که پاره ای از صاحب نظران می گویند همه افراد حق تحصیلات دانشگاهی را داشته باشند به نظر می رسد دلیلی وجود ندارد که فرد آزادی استفاده از حق (رفاهی) مزبور را نداشته باشد. از سوی دیگر برخی از حقوق رفاهی ممکن است از آنچنان اهمیتی برخوردار باشند که افراد حق (انتخابی) رد منافع ناشی از آنها را نداشته باشند، یعنی حق اعراض از آن حقوق را ندارند.

نکته دوم، با مطلب اخیر مرتبط است. کدام نوع از حقوق اخلاقاً مقدمند؟ آیا برای نمونه پذیرش حقوق انتخابی متوقف بر پذیرش حقوق رفاهی است؟ سؤال مزبور از حد تحلیل مفهوم حق فراتر می رود و به مبانی اخلاقی حق مربوط می شود. شاید بتوان گفت که پاسخ سؤال یاد شده به مفهوم زندگی خوب یا مفهوم خیر انسانی بستگی دارد. مفهوم مزبور نقش نسبی آزادی و سعادت یا نقش آزادی در سعادت و زندگی خوب را مشخص خواهد کرد.

کدام نوع از حقوق تقدم تاریخی دارد؟ کدام گونه از حقوق زودتر به عنوان یک اصطلاح در گفتمان سیاسی، اجتماعی و اخلاقی رایج گردید؟ یا اینکه هر دو گونه همزمان پدیدار شدند؟ سوالات پیش گفته احتمالاً در نظر یک مخاطب امروزی عجیب جلوه می کند. اصطلاحات مربوط به حقوق (Rights) آنچنان در گفتمان اخلاقی و سیاسی روزمره ما نفوذ کرده که گویی برای ما غیر قابل تصور است که گفتمان مزبور بدون این اصطلاحات هرگز بتواند به حیات خود ادامه دهند. هر وقت روزنامه را باز می کنیم با زبان و اصطلاحات حق روبه رو می شویم. آیا قابل تصور است که انسانهای متمدن بتوانند بدون توسل به اصطلاحات مذکور به یک بحث اخلاقی بپردازند، وارد یک مذاکره اخلاقی یا سیاسی شوند، یا درباره مسائل فلسفه اخلاق و اجتماع ژرفانگری کنند؟

ریشه تاریخی حقوق

چنین می نماید که در واقع مفهوم حق تا اواخر قرون وسطی نقش مهمی در گفتمان سیاسی و اخلاقی ایفا نمی کرد. مفهوم حق در نظامهای بزرگ اخلاقی افلاطون و ارسطو و در حقوق باستانی یونان برجسته نشده اند. مفهوم حق، در صورت وجود از زمان فیلسوفان یونان تا اواخر قرون وسطی به سطح خود آگاه نیامد. برای نمونه، در دیالوگ کریتو (Crito) نوشته افلاطون، سؤالی را که سقراط با آن مواجه است به شکل زیر صورت بندی می کنیم: آیا شخصی که معتقد است به ناحق (ناعادلانانه) به ارتکاب یک جرم محکوم شده است حق فرار از زندان دارد؟ لکن بررسی دقیق متن افلاطون نشان می دهد که دیالوگ مزبور در قالب زبان حق نوشته نشده است. واژه ای در متن یادشده نیست که معنای لفظی آن حق



فراهم آورده است (۲، ص ۱۲۸). یکی گرفتن مفهوم حقوق با حقوق انتخابی آن گونه که از نکات بالا مستفاد می شود و وجه مشخصه حقوقدانان و فلاسفه سده های هفدهم و هجدهم است و در اسناد مهم سیاسی مانند اعلامیه حقوق بشر و شهروند انقلاب فرانسه (۲۶ اوت ۱۷۸۹) و حتی پس از آن یافت می شود. نویسندگانی چون توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) و جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) با وجود اختلافات زیاد پیرامون موضوعات فلسفه سیاسی، هر دو مفهوم حقوق را با حوزه آزادیهای شخصی یکی می گرفتند. بر این اساس، هابز در کتاب گفتگو درباره حقوق عرفی (Dialogue on the Common Law) می گوید: «حق آزادی است که قانون به من داده است» و در فصل ۱۴ کتاب لویاتان (Leviathan) می نویسد: «حق دربرگیرنده آزادی انجام یا عدم انجام

یک عمل است.» در یک جا، که البته بحث سیاسی یا اخلاقی نیست، لاک ادعا می کند «ایده آزادی همان ایده قدرت هر فرد به انجام یا عدم انجام عملی خاص است» (۸، ص ۳۱۶). ادعای مزبور با این دیدگاه لاک سازگار است که انسان دارای توان خداداد برای انتخاب عقلانی است، و این دیدگاه برای طرح نظریه حقوق لاک که در رساله دوم درباره حکومت (Second Treaties on Government) آمده است، لازم است. اما اگر چه مفهوم حق - حق چیست؟ - نزد نویسندگان سده های هفدهم و هجدهم عمدتاً یکسان بود، این بدین معنا نیست که آنان درباره مبنای حق یا درباره مصادیق حق که انسانها در واقع دارا هستند، توافق نظر داشتند. (علی الظاهر اصطلاح انگلیسی Human Rights [حقوق بشر] برای نخستین بار توسط توماس پین [Thomas Paine] در ترجمه اعلامیه حقوق بشر و شهروند به کار برده شده است. وی در کتاب خود، حقوق انسان (The Rights of Man) اصطلاح رایجتر حقوق طبیعی را به کار می برد.)

حقوق را معادل حقوق انتخابی دانستن، به طریقی نشان دهنده حمایت فلاسفه و حقوقدانان از نظریه ای خاص درباره حقوق است که به اوایل سده سیزدهم برمی گردد. (منشور کبیر ۱۲۱۵ [the Magna Carta] انگلستان هر دو اصطلاح حقوق [Rights] و آزادیها [Liberties] را در خود جای داد). نه تنها مفهوم حقوق در فضای فکری حضور داشت، بلکه به عنوان حقوق انتخابی یا آزادیها فهمیده می شد.

چه وقت مفهوم حق از سوی یک فیلسوف تأیید (به اصطلاح) رسمی شد؟ اولین فیلسوف یا نویسنده ای که حق (ius) را به معنای حق شخصی (personal right)، یعنی حق به معنای چیزی که می تواند مملوک شخص واقع شود، تعریف کرده است چه کسی بود؟ پروفیسور میشل ویلی (Michel Villey) از دانشگاه پاریس به زنجور گسترده درباره سؤال مزبور به تحقیق و تفحص پرداخته و در بیشتر آثار منتشره

باشد. بلکه مسأله سقراط این است که آیا درست یا عادلانه است که از زندان فرار کند. حال ممکن است در بادی امر به نظر آید که تفاوت میان «درستی انجام یک عمل» با «داشتن حق انجام یک عمل» صرفاً یک تفاوت ظریف زبانی است. ولی در پس ظرافت زبانی مزبور تفاوت محتوای مهمی نهفته است.

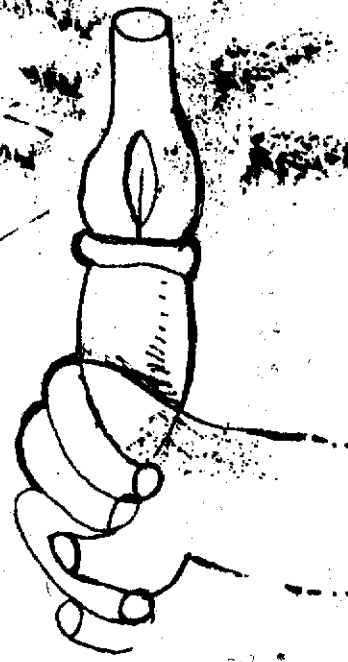
مثال دوم را از توماس آکویناس (۱۲۲۴-۷۴) (Saint Thomas Aquinas) ذی نفوذترین متفکر مکتب حقوق طبیعی در قرون وسطی، می آوریم. آکویناس در عین حال که از دکترین حقوق طبیعی (Natural Law) دفاع می کرد با وجود این و به رغم حضور مفهوم حق در فضای فکری آن زمان دکترینی پیرامون حقوق طبیعی (Natural Rights) نداشت. آکویناس، همانند سقراط در دیالوگ کریتو، سؤالی مطرح می کند که به خوبی می توانیم آن را در قالب زبان حق بیان کنیم: آیا فرد شدیداً گرسنه حق دزدیدن یک قرص نان را دارد؟ آکویناس سؤال را با چنین زبانی بیان نکرده است. بلکه وی می پرسد آیا دزدی ناشی از فشار نیاز، مشروع است؟ (۱، ص ۱۲۷). همچنین، برخی از مترجمان آکویناس با ترجمه خود بحث از موضوع حق مالکیت و این را که آیا حق مالکیت خصوصی از حق طبیعی یا انسانی ناشی می شود به اونسبت می دهند. اما آکویناس در واقع پرسیده است که آیا این طبیعی است که انسانها اشیای موجود در خارج را به تملک در آورند و پاسخ می دهد که مالکیت خصوصی با حق و عدالت طبیعی در تعارض نیست. آکویناس نگفت، و در حقیقت نمی توانسته مانند لاک بگوید، انسانها دارای حق طبیعی مالکیت هستند. آکویناس قائل به حق طبیعی بود، اما ایستی از مصادیق حقوق طبیعی نداشت.

حال باید پرسیم با گسترش کاربرد مفهوم حقوق چه برداشتی از آن داشتند. چه پاسخی به سؤال حقوق چیست می دادند؟ برای روشن شدن موضوع باید به آثار فلاسفه و حقوقدانان رجوع کنیم. چنین می نماید که تا سده چهاردهم کسی به دنبال تعریف حق نبود. با وجود این، اجازه دهید ابتدا به برداشت رایج از مفهوم حق در سده هجدهم دوره اوج شکوفایی تفکر حقوق طبیعی پردازیم.

بیانی عالی از معنای حق در سنت عظیم حقوق طبیعی را می توان در آثار حقوقدان انگلیسی، ویلیام بلک استون (William Blackstone) یافت که کتاب شش جلدی بر قوانین انگلستان (Commentaries on the Laws of England - ۱۷۶۵ به بعد) او بر ایالات مستعمره آمریکایی و بر اوایل دوران استقلال آنها تأثیر زرفی گذارد. بلک استون می گوید هدف اصلی قوانین، حق ها (Rights) و ناحق ها (Wrongs) است و اینکه موضوع حق بر دینوع است؛ حقوق اشخاص (jura personarum) و حقوق اشیا (jura rerum). سپس وی می گوید:

حقوق مسلم بشر را - به عنوان یک موجود آزاد که قوه تشخیص خوب و بد به او داده شده و دارای قدرت برگزیدن اقداماتی است که به نظرش مطلوبترین می رسند - تحت یک عنوان کلی خلاصه کرده اند و آن را آزادی طبیعی نوع بشر نامیده اند (۲، ص ۱۲۵)...

از این مقدمه چنین برمی آید که آن حقوق چیزی جز مشتقات آزادی طبیعی نیستند؛ حقوقی که قوانین جامعه آنها را در پای مصلحت عامه قربانی نمی کنند. یا آن دسته از امتیازات مدنی هستند که جامعه در عوض آزادیهای طبیعی یا عریض شده از سوی، اقلند،



انتقال یافت؟ پیدا کردن خط ارتباطی مستقیم مشکل یا غیر ممکن است. برای انجام چنین امری، باید تفاوت‌های دقیق موجود در عبارت پردازی تعاریف حق را که نویسندگان بسیاری ارائه کرده‌اند، مطالعه کنیم. گوناگونی عبارت پردازی‌های مزبور از گوناگونی تئوری‌های خاص فلسفی که در پشت آنها قرار دارند، ریشه می‌گیرند. با نزدیک شدن به پایان سده شانزدهم درمی‌یابیم که ادر تعریف حق مفهوم اوکامی «قدرت» تا حدی جای خود را به مفهومهای «استعداد یا صلاحیت اخلاقی» (moral faculty or capacity) یا کیفیت اخلاقی (moral quality) می‌دهند. به رغم تغییرات مزبور، دیدگاه اساسی درباره مفهوم حق - که آن را به معنای حقوق انتخابی، حوزه‌های آزادی شخصی و حاکمیت می‌گیرد - همچنان بر جای خود باقی است.

سنت دوره پایانی قرون وسطی و رنسانس درباره حقوق شاید به بهترین وجه توسط نویسنده اسپانیایی، فرانسیسکو سوارز (Francisco Suarez / ۱۶۱۷ - ۱۵۴۸) ارائه شده باشد. وی معانی مختلف ius را از هم تفکیک می‌کند که یکی از آنها نوعی صلاحیت اخلاقی است [۱۰، ص ۱۲۴] و بر این اساس به ارائه یک دکترین حقوق طبیعی می‌پردازد. با وجود این، شاید مؤثرتر از سوارز، حقوقدان انسان‌گرای هلندی هوگو گراسیوس (Hugo Grotius / ۱۶۴۵ - ۱۵۸۳) باشد که به عنوان پدر حقوق بین‌الملل شناخته شده است. وی در کتاب قانون جنگ و صلح (De jure belli ac pacis) می‌گوید ius دارای معانی بسیار است که یکی از آن معانی به شخص مربوط می‌شود و بدین معنا حق کیفیت اخلاقی شخصی است که صلاحیت داشتن یا انجام دادن چیزی را دارد. [۱، ص ۱۳۵] گراسیوس انتقال حقوق از طریق قول و وعده (قرارداد) را انتقال بخشی از آزادی می‌داند - یعنی عملاً دست کشیدن از پاره‌ای از انتخابها.

در دوران کلاسیک تقریباً هیچ اهمیتی به مفهوم حق داده نشد. مفهوم حق که احتمالاً اول بار توسط اوکام به طور روشن تعریف شد تا انتهای سده شانزدهم از وضوح و شفافیت کاملی برخوردار گردید و یکی از اصطلاحات محوری گفتمان اخلاقی و سیاسی شد. طی سده‌های هفدهم و هیجدهم حق به یک شعر انقلابی تبدیل شد و امروزه قدرت شعاری و سیاسی این مفهوم عامل مهمی در هر دو صحنه داخلی و بین‌المللی است. علی‌ای حال، نمی‌توان انکار کرد که مفهوم حق در سیر تاریخی‌اش ابتدا به معنای حقوق انتخابی، حقوق مربوط به حوزه‌های آزادی شخصی و حاکمیت به کار رفته است.

ظهور حقوق رفاهی

چگونه می‌توان این واقعیت را توضیح داد که ایده کلاسیک حق عینی (آنچه عادلانه است [حق در برابر باطل]) در آخر قرون وسطی و رنسانس تا حدی جای خود را به یک مفهوم تمام‌عیار از حق، یعنی حقوق انتخابی داد؟ چه وقت مفهوم حقوق رفاهی پدیدار شد و چه چیزی باعث پدیدار شدن آن گردید؟

پرسشهای بالا پرسشهایی مشکل هستند و پاسخهایی که می‌توان داد صرفاً پیشنهادهای موقت یا غیر قطعی (tentative) اند. نخست شاید در پاسخ بتوان گفت که نظریه قدیمی (ولی نه منسوخ) حق عینی دیگر نمی‌توانست در برابر قدرت رو به رشد دولت‌های ملی سکولار که از قرون وسطی در حال تثبیت قدرت خود بودند،

خود از آن بحث کرده است. ویلی، ویلیام اهل اوکام (William of Ockham / ۱۳۴۹ - حدود ۱۲۸۰/۹۰) فیلسوف فرانسیسکن انگلیسی را اولین نویسنده‌ای می‌داند که صریحاً واژه ius را به معنای حق (right) می‌گیرد، در مقابل ius به معنای قانون (Law)، عدالت (justice) یا آنچه درست است (what is right) [۱۱]. در واقع ویلی تا آنجا پیش می‌رود که ادعا می‌کند ویلیام اهل اوکام نخستین نویسنده‌ای بود که مفهوم ius را به معنای اولی [حق - right] به کار برد. اگر چه علی‌الظاهر هیچ کس پیش از اوکام واژه مزبور را به معنای اول تعریف نکرده است، ادعای ویلی محل بحث و تردید است.

آشکارترین متن در فصل ۶۵ کتاب اوکام به نام *اثر نود و نهم روز* (Work of Ninety Days) آمده است: «حق طبیعی (الهی)؟ چیزی جز قدرت انطباق با عقل صحیح، بدون امتیاز به [توافق یا پیمان، نیست. حق مدنی قدرتی است که از یک توافق ناشی می‌شود، حال برخی اوقات با عقل صحیح انطباق دارد و برخی اوقات نه» [۹، ص ۱۵۷۹]. مهمترین مفهوم در این تعریف، قدرت (power) است که مفهومی مشکل‌زاست و باید در ارتباط با وجوه مختلف فلسفه اوکام بررسی شود. شاید ذکر این نکته برای بحث ما کافی باشد که تعریف اوکام ریشه و مبنای دیدگاه بلک استون درباره حق است. از نظر بلک استون حق «قدرت اقدام به عمل است آن گونه که فرد می‌پسندد، بدون هیچ قید یا کنترلی، مگر قید یا کنترل برخاسته از قانون طبیعت». همچنین می‌توان اضافه کرد که تعریف اوکام در متن و زمینه «مسأله فقر فرانسیسکنی» (The problem of Franciscan poverty) مطرح شده است: «مسأله مزبور عبارت است از اینکه آیا این طور نیست که هر آنچه در روستان فردی است که قسم خورده فقیر است، به نحو غیر مشروع در [بصرف اوست؟ بنابراین اوکام با معنای حقوق سرورکار داشته است، [به ویژه حقوق مالکیت و حقوق مربوط به انتقال و استفاده از اموال. اینگونه تعریف ius به معنای حق از ویلیام اوکام در سده چهاردهم تا نظریه پردازان حقوق طبیعی سده‌های هفدهم و هیجدهم

به عنوان یک حائل مناسب عمل کند. چنین می نماید که مفهوم حقوق انتخابی حوزه مستقل شخصی را برای فرد در برابر ادعاهای برتری جویانه دولت حاکم بر قدرت، مشخص می کرد. بنابراین تعجب برانگیز نیست که ایده حقوق فردی به گونه ای توسعه یافت که حقوق مالکیت شخصی نمونه اعلی آن گردید. از آن هنگام بود که کاپیتالیسم، فردگرایی منتج از آن و رشد طبقه متوسط آغاز شد. بنابراین گذار از دوران محوریت حق عینی (امر عادلانه) به دوران حقوق انتخابی صرفاً یک موضوع لفظی و زبانی نیست، بلکه تفاوت محتوایی مهمی در میان است. در عین حال، میان «حق بودن» و «حس داشتن» یک نوع تعارض وجود دارد که براحتی نمی توان آن را حل کرد. ولی به همین دلیل که مفهوم حق (حقوق انتخابی) جای نظریه حق عینی (حق بودن) را گرفته است یعنی به دلیل تفکیک مذکور است که می توانیم پرسیم آیا شخص حق انجام عمل اخلاقاً بد را دارد (مهم امکان طرح سؤال است، فعلاً نمی خواهیم به آن پاسخ دهیم).

دوم، می توان گفت درست همان گونه که در قرون وسطی لازم بود ایده کلاسیک حق عینی با ایده حقوق انتخابی تکمیل شود، همچنین حقوق انتخابی نیز در نهایت نیاز داشت با نوعی دیگر از حقوق کامل شود؛ یعنی با حقوق رفاهی. تفسیر بلک استون از مفهوم حق تمامی چیزهایی را که وی جزء حقوق می دانست در بر نمی گرفت. برای نمونه، آیا حق امنیت شخصی را می توان به عنوان یک حق انتخابی یا مجموعه ای از حقوق انتخابی گرفت؟ ایده حقوق انتخابی همه حقوق مذکور را در اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه و همچنین تمامی حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ (Rights Universal Declaration of Human) را در بر نمی گیرد. در سده نوزدهم و پس از یک انقلاب صنعتی تثبیت شده و همچنین ظهور دولتهای ملی کاملاً استقرار یافته بود که نوع جدیدی از حقوق به رسمیت شناخته شدند.

کاملاً روشن نیست که چه کسی برای نخستین بار به طور صریح حقوق را به معنای حقوق رفاهی تعریف کرد. شاید نشان افتخار را باید به حقوقدان و مورخ حقوقی آلمانی، رودلف فون آیرینگ (Rudolf von Jhering) نویسنده کتاب هدف از قانون (Der Zweck im Recht) منتشره به سال ۱۸۸۷ داد. آیرینگ در آن کتاب «حق» را یک نفع مورد حمایت قانون تعریف کرده است [۷، ص ۱۵۰]. اگر چه تعریف مزبور به عنوان یک تعریف بسیار مضیق مورد نقد واقع شده است، معرفی نظریه «نفع» که رفاه را در مرکز توجه قرار می دهد به اندازه تأکید قدیمی بر اراده آزاد، قدرت و اهلیت از اهمیت برخوردار است. همچنین می توان نشان داد که جرمی بنتام و طرفداران نفع انگار او، و به علاوه تی. اچ. گرین و پیروان لیبرال وی، ادعای قویتری نسبت به فون آیرینگ در اینکه حقوق را به معنای حقوق رفاهی تعریف کرده اند، دارند.

نتیجه

از سؤالات مربوط به حقوق در بحث مراقبتهای بهداشتی که انگیزه بررسی های این فصل درباره «حق» بوده است، بسیار دور شدیم. هدف این بود که وجوه مفهومی سؤالات مزبور را در بستر تاریخی قرار دهیم. پرسشهای ارزشی را - مانند پرسش از مبانی اخلاقی حق و نوع

حقوقی که داریم - کاملاً کنار نهادیم که بی شک پرسشهایی بسیار مهمند. می توان گفت درست همان گونه که بین حقوق انتخابی و حق عینی تعارض جدی وجود دارد، تعارضات زیادی نیز میان حقوق انتخابی و حقوق رفاهی در جریان است. درست همان گونه که آزادی یک فرد به قیمت آزادی فرد دیگری به دست می آید، منفعت یک فرد نیز به قیمت آزادی فرد دیگر حاصل می شود. بیش از آن، منفعت یک فرد به قیمت منفعت فرد دیگر تضمین می شود. ادعاهای مبتنی بر حق در تعارض واقع شده اند و به تصمیم گیریهای سخت نیاز افتاده است. شاید در اقتصاد اخلاق دچار تورم شده ایم؛ تورم در تقاضاهای تحت عنوان حق، تا آنجا که مفهوم حق در حال از دست دادن ارزش خود به عنوان یک پیشنهاد اخلاقی است. چنین می نماید که به مفهوم جدیدی نیاز مندیم تا ما را در روشن اندیشی درباره پرسشهای سخت مزبور توانا کند. اما، آن مفهوم جدید چه می تواند باشد؟

یادداشتها:

* Golding, M.P. (1978), "The Concept of Rights: A Historical Sketch", in Bioethics and Human Rights, ed. by E.L. Bandman & B. Bandamn, Boston: Little, Brown & Company, ch.4.

♦♦ دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.

منابع

- [1] Aquinas, T. The Political Idea of St. Thomas Aquinas (translated by the Fathers of the English Dominican Province). New York: Hafner, 1953.
- [2] Blackstone, W. Commentaries on the Laws of England. London: T. Cadell and J. Butterworth, 1825.
- [3] Feinberg, J. Voluntary Euthanasia and "the Inalienable Right to Life." Paper given at The Brooklyn Center, Long Island University, April 8, 1976.
- [4] Gaylin, W. The Functions of Prisons and the Rights of Prisoners. Paper given at The Brooklyn Center, Long Island University, April 8, 1976.
- [5] Golding, M.P. Towards a Theory of Human Rights, Monist 52:521, 1968.
- [6] Grotius, H. The Law of War and Peace (translated by Francis W. Kelsey). Indianapolis: Bobbs - Merrill, 1925.
- [7] Jhering, R. von. Der Zweck im Recht (translated by I. Husik as Law as a Means to an End). New York: Macmillan, 1924.
- [8] Locke, J. Essay on Human Understanding (vol.1). New York: Dover, 1959.
- [9] Ockham, W. Opera Politica (vol.2). Manchester: University of Manchester Press, 1963.
- [10] Suarez, F. De Legibus (vol.1) Madrid: Consejo Superior de Investigaciones Cientificas, 1971.
- [11] Villey, M. Seize Essais de Philosophie du Droit. Paris: Dalloz, 1969. Pp. 140-178.